

چگونگی اعمال حق تعیین سرنوشت

مجاز نبودن جدایی خواهی

محمد علی بهمنی قاجار

با توجه به آنچه گفته شد، اعمال حق تعیین سرنوشت پیچیدگیهای بسیار داشته است و دارد. در بیش از ۶۰ سال که از تصویب منشور ملل متحد و به رسمیت شناخته شدن حق تعیین سرنوشت در این منشور می گذرد، مفهوم این اصل دستخوش دگرگونیهایی شده، دامنه آن گسترش یافته و از چگونگی اعمال آن برداشتهای تازه ای شده است.

اصل حق تعیین سرنوشت بویژه پس از دگرگونیهای دهه ۱۹۹۰ وارد دوران تازه ای شده است، تا آنجا که دیگر نمی توان اهمیت بنیادی این اصل را انکار و در برابر آن ایستادگی کرد. همچنین، برای گریز از اجرای اصل حق تعیین سرنوشت استناد به اصل عدم مداخله در امور داخلی دولتها و صلاحیت انحصاری دولتها نیز امکان پذیر نیست. با وجود این، چون دوران استعمارزدایی پایان گرفته و جدایی خواهی و کوچک شدن دولتها نیز پیامدهای ناگواری برای صلح و امنیت بین المللی و حقوق بشر داشته است، جهانیان پذیرفته اند که اعمال تعیین سرنوشت نباید دستاویزی برای جدایی خواهی و تجزیه و حتا تضعیف یکپارچگی یک کشور باشد.

در این نوشتار می کوشیم پس از بررسی مفهوم حق

پیشگفتار

یکی از بنیادی ترین حقوق بشر، حق مردمان در تعیین سرنوشت خودشان است. اهمیت این حق تا بدانجا است که آنرا پایه همه حقوق بشری می دانند. در حقیقت، برای دستیابی به دیگر حقوق بشری، برآورده شدن حق تعیین سرنوشت اهمیتی بسزا دارد و چنانچه این اصل اجرا نشود، نمی توان به دولتهای نامتخب چشم امید داشت که به اصول حقوق بشری پایبند باشند. حق تعیین سرنوشت، هر چند ارزشی والا و بنیادی دارد، همواره چالش برانگیز، مبهم و نامشخص بوده است. به آسانی نمی توان تعریفی از حق تعیین سرنوشت به دست داد و دامنه این حق نیز پر از ابهام است. افزون بر این، آنچه در زمینه اصل حق تعیین سرنوشت اهمیت بنیادی دارد، چگونگی اعمال آن است؛ زیرا باید به گونه ای اعمال گردد که تا آنجا که ممکن است حاکمیت دولتها به چالش کشیده نشود. در اجرای این اصل همچنین باید دیگر موازین سنتی و نیرومند حقوق بین الملل همانند دخالت نکردن دولتها در امور داخلی یکدیگر را در نظر گرفت تا تأمین این اصل بتواند احترام به حقوق بشر را افزایش دهد و به پایداری صلح و امنیت بینجامد.

تعیین سرنویشت و ابعادش، روند تاریخی این حق و راهکارهای مشروع برای اعمال آن، به ممنوعیت جدایی خواهی بر پایه برداشت غالب از اصل حق تعیین سرنویشت بپردازیم.

مفهوم حق تعیین سرنویشت و ابعاد آن

تاکنون از حق تعیین سرنویشت تعریف دقیق و روشنی نشده است. از این رو برای شناخت بهتر این مفهوم، به ویژگیهای برجسته این حق پرداخته می شود. پیش از هر چیز، حق تعیین سرنویشت يك حق جمعی شمرده شده است.^۱

هر چند جنبه‌هایی از حق، بویژه جنبه‌های داخلی آن و مواردی که در پیوند با ماده ۲۵ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی است^۲ دارای ویژگی يك حق فردی است که هر کس به تنهایی می تواند از آن بهره‌مند شود، ولی بر سر هم باید گفت که حق تعیین سرنویشت يك حق جمعی است؛ بدین معنا که این حق بیشتر بعنوان حق مردمان شمرده شده است، نه حق هر فرد. در مواد ۵۵ و ۱ منشور ملل متحد^۳ و در ماده ۱ میثاقهای بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی نیز حق ملت‌ها برای تعیین سرنویشت خود شناخته شده است. بنابراین هر چند این حق شناخته شده در حقوق بین‌الملل، جنبه فردی نیز دارد که نمونه آن ماده ۲۵ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی است، ولی با توجه به مواد ۵۵ و ۱ منشور ملل متحد و ماده ۱ (مشترك) در دو میثاق، آنرا باید حقی جمعی دانست که مردمان از آن برخوردارند و می توانند از آن به صورت جمعی بهره‌مند شوند.

دیگر ویژگی برجسته حق تعیین سرنویشت، پیوند نزدیک این حق با خواست واقعی مردمان است که باید آزادانه بیان شود؛ بدین معنا که حق تعیین سرنویشت متعلق به همه اعضای يك جامعه دانسته شده و آنها باید این حق را دور از هرگونه فشار و در فضایی آزاد اعمال کنند.

با وجود این، چنین حقی باید در کنار دیگر اصول حقوق بین‌الملل اعمال شود؛ یعنی با رعایت دیگر هدفهای حقوق بین‌الملل همچون پاسداری از صلح و

امنیت بین‌الملل و نیز اصول شناخته شده‌ای مانند اصل یکپارچگی سرزمینی. بر پایه آنچه گفته شد، می توان تعریف زیر را از حق تعیین سرنویشت به دست داد: «هر اجتماع انسانی که خود را به صورت يك مجموعه شناسایی کرده و دارای درجاتی از خودآگاهی جمعی است حق دارد مورد شناسایی قرار گرفته و آینده‌اش را خودش انتخاب کند و خواست سیاسی‌اش را در چارچوب دولتی که در آن زندگی می کند به روشی دموکراتیک بیان نماید»^۴

در این تعریف، نکته‌ای ناروشن است و آن مفهوم «هر اجتماع انسانی» است. به نظر می رسد که بر پایه این تعریف، «اجتماع انسانی» می تواند به هر گروه از افراد گفته شود که خود را در چارچوب يك هویت مشخص شناسایی کرده‌اند. در بیش از ۶۰ سال که از تصویب

○ اصل حق تعیین سرنویشت بویژه پس از دگرگونیهای دهه ۱۹۹۰ وارد دوران تازه‌ای شده است، تا آنجا که دیگر نمی توان اهمیت بنیادی این اصل را انکار و در برابر آن ایستادگی کرد. همچنین، برای گریز از اجرای اصل حق تعیین سرنویشت استناد به اصل عدم مداخله در امور داخلی دولتها و صلاحیت انحصاری دولتها نیز امکان پذیر نیست. با وجود این، چون دوران استعمارزدایی پایان گرفته و جدایی خواهی و کوچک شدن دولتها نیز پیامدهای ناگواری برای صلح و امنیت بین‌المللی و حقوق بشر داشته است، جهانیان پذیرفته‌اند که اعمال تعیین سرنویشت نباید دستاویزی برای جدایی خواهی و تجزیه و حتا تضعیف یکپارچگی يك کشور باشد.

آوردن استقلال.

۳. حق مردمان برای گزینش دولتی که می خواهند در چارچوب آن زندگی کنند. این حق به معنای حق گزینش دولت متبوع یک گروه جمعیتی است و درباره اقلیتهای قومی، نژادی و ملی می تواند به صورت درخواست خودمختاری بیان شود؛ هر چند بر پایه رهیافت تازه در زمینه حق تعیین سر نوشت از اعتبار چنین خواستی کاسته شده است. ناهمخوانی این موضوع با دیگر اصول حقوق بین الملل، به این نتیجه انجامیده است که تنها با خواست مشترک دولت و اقلیت قومی، خودمختاری می تواند تحقق یابد. البته حق مردمان برای گزینش دولت متبوعشان تنها منحصر به اقلیتهای قومی نیست، بلکه درباره انتخاب دولت متبوع از سوی مردمان سرزمینی که از جنگ استعماررها می شوند نیز صادق است.

۴. حق تعیین سر نوشت، همچنین به معنای حق مردمان یک سرزمین برای گزینش نظام سیاسی دلخواهشان است.

۵. جنبه دیگر از حق تعیین سر نوشت، همان است که در ماده ۲۵ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی آمده و به معنای حق مشارکت همیشگی، پیوسته، آزاد و برابر مردمان در اداره امور کشورشان است.^۵

این پنج مورد، به دو بخش تقسیم می شود: یک بخش مربوط به جنبه بیرونی حق تعیین سر نوشت و بخش دیگر مربوط به جنبه درونی آن است. موارد ۱ و ۲ در پیوند با جنبه بیرونی و موارد ۴ و ۵ در پیوند با جنبه درونی این حق است. مورد ۳ جنبه بینابین دارد و می توان آنرا، هم در پیوند با جنبه بیرونی و هم در پیوند با جنبه درونی حق تعیین سر نوشت دانست.^۶

بر سر هم، هر پنج جنبه، سه ویژگی سیاسی، حقوقی و اقتصادی دارد. حق تعیین سر نوشت، بعنوان یک اصل سیاسی، پیشینه ای دراز دارد. این اصل که دیرپایی آن به بیش از چهار سده می رسد، از آغاز سده بیستم بعنوان یک اصل سیاسی مطرح شد و حتا پس از نخستین جنگ جهانی به پیدایش کشورهای تازه انجامید.^۷ با این همه، جایگاه حقوقی نداشت و در حقوق بین الملل شناسایی نشده بود تا آنکه در ۱۹۴۵ در بند ۲ ماده ۱ منشور ملل

○ ویژگی برجسته حق تعیین سر نوشت، پیوند نزدیک این حق با خواست واقعی مردمان است که باید آزادانه بیان شود؛ بدین معنا که حق تعیین سر نوشت متعلق به همه اعضای یک جامعه دانسته شده و آنها باید این حق را دور از هر گونه فشار و در فضایی آزاد اعمال کنند.

با وجود این، چنین حقی باید در کنار دیگر اصول حقوق بین الملل اعمال شود؛ یعنی با رعایت دیگر هدفهای حقوق بین الملل همچون پاسداری از صلح و امنیت بین الملل و نیز اصول شناخته شده ای مانند اصل یکپارچگی سرزمینی.

منشور ملل متحد می گذرد، برداشت از مفهوم مردمانی که دارای حق تعیین سر نوشت هستند، دستخوش دگرگونیهایی شده است که در بخش بعدی به آن پرداخته خواهد شد. ولی در اینجا باید به موارد گوناگونی اشاره کرد که با حق تعیین سر نوشت پیوند دارد. به سخن دیگر، حق تعیین سر نوشت بسته به شرایط مردمانی که می خواهند آنرا به کار گیرند، دارای ابعاد گوناگون است. بر سر هم می توان گفت که از دیدگاه حقوق بین الملل پنج جنبه از حق تعیین سر نوشت قابل شناسایی است. این پنج جنبه عبارت است از:

۱. حق مردمان در چارچوب یک دولت به داشتن استقلال و برکنار بودن از دخالت دولتهای دیگر در امور دولتهای آنها. این حق در پیوند با اصل حاکمیت دولتها، یکپارچگی سرزمینی و دخالت نکردن دولتها در امور داخلی یکدیگر و به معنای مشروع نبودن هر گونه سلطه خارجی بر مردمان در چارچوب یک دولت مستقل است.

۲. حق مردمان یک مستعمره که با نیروی بیگانه اداره می شود، در پایان دادن به سلطه استعماری و به دست

«کلیه ملل می‌توانند برای نیل به هدفهای خود در منابع و ثروتهای طبیعی خود بدون اخلال با الزامات ناشی از همکاری اقتصادی بین‌المللی مبتنی بر منافع مشترک و حقوق بین‌الملل آزادانه هرگونه تصرفی بنمایند. در هیچ مورد نمی‌توان ملتی را از وسایل معاش خود محروم کرد.»^{۱۵}

کمیته حقوق بشر در تفسیر این بند می‌گوید:

«بند ۲ ماده ۱ میثاق، بعد و بهره‌ای از مفهوم اقتصادی حق تعیین سرنوشت را بیان می‌دارد که همان حق مردمان برای استخراج و بهره‌گیری از منابع طبیعی برای رسیدن به هدفهای خودشان است، بی‌اینکه به اصول و تعهدات برخاسته از همکاری اقتصادی بین‌المللی آسیب برسانند. این حق، وظایفی همسطح و یکسان برای همه دولتها و جامعه بین‌المللی دربردارد. دولتها

متحد بر آن تأکید شد.^۸ پس از شناسایی حق تعیین سرنوشت در منشور ملل متحد، باز هم اصل یاد شده بیشتر ویژگی سیاسی داشت تا حقوقی؛ اما دگرگونیها در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به شناخته شدن این اصل در حقوق بین‌الملل کمک کرد و سرانجام پس از تدوین و تصویب میثاقهای بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی بود که بعنوان يك قاعده حقوق بین‌الملل پذیرفته شد.^۹ اما در این باره که این اصل در شمار کدام يك از قواعد حقوق بین‌الملل قرار می‌گیرد، اختلاف نظر وجود داشت. در ۱۹۶۶ کمیسیون حقوق بین‌الملل با توجه به مفاد منشور ملل متحد، دو میثاق و اعلامیه دادن استقلال به مستعمرات مصوب ۱۹۶۰ و چند قطعنامه سازمان ملل متحد همچون قطعنامه‌های ۱۵۱۴ و ۱۸۰۳، اعلام کرد که اصل حق تعیین سرنوشت در شمار قواعد امره حقوق بین‌الملل است.^{۱۰} برخی از صاحب‌نظران در زمینه حقوق بین‌الملل نیز این حق را در زمره قواعد امره دانسته‌اند.^{۱۱}

با وجود این، می‌توان گفت که امروزه موضوع «قاعده امره بودن» اصل حق تعیین سرنوشت منتفی شده و باید این اصل را در شمار تعهدات عام‌الشمول (Erga Omnes) دانست.^{۱۲} دیوان بین‌المللی دادگستری در آرای گوناگون از جمله در رأی مربوط به تیمور خاوری در ۱۹۹۵ حق تعیین سرنوشت را دارای این ویژگی (Erga Omnes) دانسته است.^{۱۳} در ۲۰۰۴ نیز در رأی مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری درباره دیوار حایل در سرزمینهای فلسطینی تأکید شده است که «حق تعیین سرنوشت» يك حق «Erga Omnes» شناخته می‌شود. با توجه به موارد یاد شده، حق تعیین سرنوشت را باید دارای ویژگی «Erga Omnes» دانست.^{۱۴} بدین معنا که این حق از الزام‌آوری قواعد امره برخوردار نیست ولی از جمله اصول بنیادی حقوق بین‌الملل کنونی است که همه دولتها برای رعایت آن در برابر جامعه بین‌المللی متعهدند. حق تعیین سرنوشت افزون بر ویژگی سیاسی و حقوقی، ویژگی اقتصادی نیز دارد. بند ۲ از ماده ۱ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی بر این ویژگی انگشت می‌گذارد. برپایه این بند:

○ حقوق بین‌الملل در دوران پس از

جنگ سرد پیش از هر چیز این نکته را روشن کرده که حق تعیین سرنوشت از آن همه مردمان در يك سرزمین است و گروه‌های مذهبی، قومی یا ملی در درون يك کشور نمی‌توانند به تنهایی از این حق بهره‌مند شوند، بلکه اعمال آن از سوی همه مردمان در يك سرزمین امکان‌پذیر است. به سخن دیگر، گروه‌های مذهبی، قومی یا ملی در کنار دیگر مردمان در يك سرزمین می‌توانند از این حق بهره‌مند شوند و آنرا اعمال کنند. بر این پایه، يك گروه قومی یا ملی در چارچوب يك کشور حقیقی برای به دست آوردن استقلال یا تعیین نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مستقل برای خود، جدا از دیگر بخشهای جمعیت يك کشور ندارد.

متحد مطرح شد این پرسش پیش آمد که دامنه این حق تا کجاست و آنرا چگونه می توان اجرا کرد. از هنگام صدور منشور آتلانتیک در ۱۹۴۱ تا برگزاری گفت و گوهای سانفرانسیسکو در ۱۹۴۴ این دیدگاه وجود داشت که حق تعیین سرنوشت از آن مردمان سرزمینهای زیر اشغال آلمانها است و بر خورداری از این حق به معنای اجازه دادن به این مردمان برای دستیابی به حاکمیت ملی شمرده می شد.^{۱۸}

در ۱۹۴۵ و در جریان تصویب منشور ملل متحد، برای دولتها و بویژه دولتهای بزرگ مستعمراتی، این نگرانی پیش آمد که شاید حق تعیین سرنوشت، مردمان سرزمینهای مستعمره را نیز به تکاپو اندازد. از این رو

○ اقلیتها بر پایه اسنادی همچون میثاق

بین المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوب ۱۹۶۶ (ماده ۲۷) و اعلامیه حقوق اقلیتها (افراد وابسته به اقلیتهای ملی، قومی و مذهبی و زبانی) مصوب ۱۹۹۲، دارای حقوق گسترده ای برای حفظ هویت فرهنگی شان هستند. با این همه، برای يك گروه ملی، قومی یا مذهبی، حقی در زمینه جدایی خواهی وجود ندارد.

این گروهها نه تنها از چنین حقی برخوردار نیستند، بلکه باید خواستهای مشروع خود را که در چارچوب حق تعیین سرنوشت مورد شناسایی قرار گرفته، یعنی حق مشارکت در زندگی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کشور و حق پاسداری از هویت فرهنگی شان را با پابندی به اصل یکپارچگی سرزمینی کشور خود پیگیری کنند.

باید آنچه را که بهره برداری آزاد از ثروت و منابع طبیعی شان را با مشکل روبه رو می کند و مغایر این بند از ماده ۱ است و نیز آثار آن بر بهره مندی و بر خورداری از دیگر حقوق مقرر در میثاق را مشخص کنند.^{۱۶}

بر پایه این تفسیر کمیته حقوق بشر، می توان جنبه اقتصادی حق تعیین سرنوشت را دارای ویژگیهای زیر دانست:

۱. منابع طبیعی هر کشور از آن مردمان آن کشور است و آنها می توانند بوسیله دولتهای برگزیده خود از این منابع بهره مند شوند.

۲. هر گونه بهره برداری دولتهای استعماری از منابع سرزمینهای مستعمره باید در خدمت مردمان این سرزمینها باشد و هر گونه بهره برداری استعمارگران از این منابع در راستای منافع خود یا هر نیروی دیگری جز مردمان سرزمینهای مستعمره نامشروع است و نقض آشکار حق تعیین سرنوشت مردمان این سرزمینها شمرده می شود.

۳. مردمان بر پایه حق تعیین سرنوشت می توانند از زمامداری که برگزیده اند بخواهند از منابع اقتصادی آنها به سود خود بهره برداری شود.

۴. بر سر هم با توجه به همه مواردی که در این نوشتار به آنها اشاره شد، حق تعیین سرنوشت را باید حقی متعلق به مردمان هر جامعه دانست که دارای جنبه های درونی و بیرونی و ویژگیهای سیاسی، حقوقی و اقتصادی است و روند دگرگونیها سبب شده است که حق تعیین سرنوشت از يك اصل سیاسی فراتر رود و به يك قاعده حقوق بین الملل تبدیل شود؛ قاعده ای که پیامدهای اقتصادی نیز دارد.

روند تاریخی بر خورداری از حق تعیین سرنوشت

در سده بیستم و پس از جنگ جهانی یکم «ویلسون» رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا حق مردمان برای تعیین سرنوشت خود را با جدیت مطرح کرد.^{۱۷} ولی پس از پایان جنگ جهانی دوم و در پی تدوین منشور ملل متحد بود که حق تعیین سرنوشت بویژه از دیدگاه حقوق بین الملل از اهمیت بسیار برخوردار شد. هنگامی که موضوع گنجاندن حق تعیین سرنوشت در منشور ملل

دولتهایی همچون بلژیک با درج این اصل در منشور به مخالفت برخاستند.^{۱۹}

در انگلستان نیز اعتراضهایی نسبت به گنجانده شدن این حق در منشور ملل متحد صورت گرفت تا آنجا که چرچیل نخست‌وزیر انگلستان ناچار شد به نمایندگان مجلس عوام اطمینان دهد که دامنهٔ حق تعیین سرنویشت به سرزمینهای مستعمره کشیده نخواهد شد. با وجود این، در پی تصویب منشور ملل متحد در ۱۹۴۵، اعمال حق مردمان برای تعیین سرنوشتشان در دو مورد امکان پیدا کرد: برای مردمان سرزمینهای زیر اشغال بیگانه و مردمان سرزمینهای مستعمره. در مورد نخست، یک قدرت بیگانه با زور بر مردمان سرزمین دیگری سلطه پیدا می‌کند. چنین سلطه‌ای هیچ‌گونه مشروعیتی برای تصرف آن سرزمین پدید نمی‌آورد و مردمان سرزمین اشغال شده از حق تعیین سرنوشت برخوردارند و نیروهای اشغالگر باید به این حق احترام بگذارند.^{۲۰} نمونه‌های اشغال سرزمین در جهان امروز، اشغال سرزمینهای فلسطینی از سوی اسرائیل، اشغال افغانستان از سوی نیروهای اتحاد جماهیر شوروی و اشغال کویت از سوی نیروهای عراق بوده است. در همهٔ این موارد نهادهای بین‌المللی مانند شورای امنیت سازمان ملل متحد، کمیسیون حقوق بشر و دیوان بین‌المللی دادگستری بر نامشروع بودن هر گونه تغییر وضع سرزمینهای اشغالی که اعمال حق تعیین سرنوشت مردمان این سرزمینها را خدشه‌دار کند، تأکید کرده‌اند.^{۲۱} اهمیت ممنوعیت مداخلهٔ نیروی اشغالگر در جلوگیری از تحقق اصل تعیین سرنوشت تا آنجاست که در اساسنامهٔ دیوان کیفری بین‌المللی برخی از کارهایی که دولتهای اشغالگر به گونهٔ معمول برای جلوگیری از اعمال حق تعیین سرنوشت انجام می‌دهند، مصداق جنایت جنگی دانسته شده است.^{۲۲} اعمال حق تعیین سرنوشت در کشور زیر اشغال بیگانه، بدین معنا است که هرگاه یک قدرت بیگانه دست به اشغال نظامی کشور مستقلی زند، مردمان آن کشور دارای حق استقلال و رهایی از سلطهٔ بیگانه هستند.^{۲۳} حق تعیین سرنوشت تنها از آن مردمان سرزمینهای اشغال شده نیست، بلکه مردمان سرزمینهای مستعمره نیز می‌توانند

○ بر پایهٔ حقوق بین‌الملل، بهره‌مندی گروههای اقلیت از حق تعیین سرنوشت تنها در چارچوب حقوق بشر و بویژه مواد ۲۷ و ۲۵ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مورد توجه قرار گرفته است. در این راستا بر ممنوع بودن جدایی خواهی تأکید شده و حقوق اقلیتها تنها از دیدگاه پیشبرد احترام به حقوق بشر پذیرفته است.

از این حق بهره‌مند شوند. با اینکه در منشور ملل متحد به روشنی به حق مردمان مستعمرات برای تعیین سرنوشتشان اشاره نشده بود، ولی در عمل این حق پذیرفته شده و در قطعنامه‌های گوناگون سازمان ملل متحد نیز بر این نکته تأکید شده است. سرانجام در ۱۹۶۰ «اعلامیهٔ اعطای استقلال به کشورها و مردمان مستعمرات» به تصویب مجمع عمومی رسید.^{۲۴} در ۱۹۶۸ هم در بند ۹ اعلامیهٔ کنفرانس بین‌المللی حقوق بشر در تهران بر ضرورت استعمارزدایی تأکید شد.^{۲۵} حق مردمان مستعمرات برای تعیین سرنوشت خود به معنای حق آنان برای تعیین آزادانهٔ وضع سیاسی‌شان و توسعهٔ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی‌شان است. اعمال این حق به سه گونه امکان‌پذیر می‌شد: استقلال، متحد شدن با یک دولت مستقل و پیوستن به یک دولت مستقل دیگر. در مورد نخست نیازی به همه‌پرسی نیست ولی در دو مورد دیگر این کار ضرورت دارد. حق مردمان مستعمرات برای تعیین سرنوشتشان تنها یک بار اعمال شدنی است.^{۲۶} برآیند ایدهٔ استعمارزدایی، استقلال ۷۰ سرزمین در فاصلهٔ سالهای ۱۹۴۵ و ۱۹۷۹ بود.^{۲۷} بر سر هم می‌توان گفت که در دهه‌های ۱۹۵۰، ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ حق تعیین سرنوشت برای مردمان سرزمینهای زیر اشغال و مستعمرات شناخته شده بود، اما جنبهٔ داخلی آن یعنی حق مردمان یک کشور برای گزینش نظام سیاسی دلخواه خود و مشارکت در ادارهٔ کشور مورد

دولتهایی نامنتخب شوند، مگر اینکه به اقتضای منافع کشورهای بیگانه، گروهی از آنها دستاویز کشور دیگری برای دخالت قرار گیرند. در این صورت نیز اعمال حق تعیین سرنوشت در راستای تضعیف و پاره‌پاره شدن آن کشور صورت می‌گرفت و با فجایع انسانی بسیار همراه بود. با توجه به چنین شرایطی، پس از پایان جنگ سرد حق تعیین سرنوشت وارد دوران تازه‌ای شد. در این دوران دیگر رقابتی میان دو ابر قدرت نبود که گاهی زمینه را برای جنبشهای جدایی خواه فراهم آورد یا گاهی جلوی آنها را بگیرد. در این دوران تعیین دامنه حق تعیین سرنوشت و چگونگی اعمال آن با چالشهای بسیار روبه‌رو شد.

در این زمینه ابهامات پر شمار وجود داشت. از یک سو، استمرار وضع گذشته به معنای پایایی دولتهای سلطه‌گر و نقض آشکار حقوق بنیادی مردمان بود و از سوی دیگر، بهره‌گیری ابزاری از حق تعیین سرنوشت و استناد پایایی به این اصل به بهانه‌های گوناگون می‌توانست به پا گرفتن دولتهای بسیار بینجامد، کنترل جامعه جهانی و نظم آنرا دچار مشکل سازد و بیش از پیش آتش جنگهای داخلی را شعله‌ور کند. استناد به این اصل همچنین می‌توانست راه را برای دخالت دولتهایی در دیگر سرزمینها، در راستای منافع خود هموار سازد؛ وضعی که بی‌گمان پیامدهای ناگوار به بار می‌آورد. با توجه به همه مواردی که به آنها اشاره شد، حقوق بین‌الملل در دوران پس از جنگ سرد بر آن بوده است که راهکارهایی مشروع برای اعمال حق تعیین سرنوشت به دست دهد و در کنار آن بر ممنوعیت تجزیه طلبی و جدایی خواهی که ناهمخوان با هدفها و اصول حقوق بین‌الملل است انگشت گذارد.

راهکارهای مشروع برای اعمال حق تعیین سرنوشت

پس از پایان جنگ سرد، این نکته روشن شد که حق تعیین سرنوشت دیگر تنها از آن مردمان سرزمینهای اشغال شده و مستعمره نیست بلکه حقی است برای همه مردمان در همه کشورهای مستقل. البته در این زمینه ابهاماتی نیز وجود داشت، از جمله، اینکه منظور از مردمان چیست، آیا گروههای اقلیت نیز که بر پایه

○ از هنگام تصویب منشور ملل متحد و پس از به رسمیت شناخته شدن حق تعیین سرنوشت، بر این نکته تأکید شده است که این اصل باید با رعایت یکپارچگی سرزمینی کشورها اجرا شود.

احترام به یکپارچگی سرزمینی دولتها با حق مردمان در سرزمینهای اشغال شده و مستعمره برای استقلال تفاوت دارد، زیرا راهی سرزمین مستعمره یا اشغال شده از سلطه دولت استعماری یا اشغالگر، به یکپارچگی سرزمینی آسیب نمی‌زند.

از این رو از آغاز شناسایی حق تعیین سرنوشت در حقوق بین‌الملل، ضرورت هماهنگی این اصل با یکپارچگی سرزمینی کشورهای روشن بوده است.

شناسایی نبود. از سوی دیگر، استقلال سرزمینهای مستعمره به سربر آوردن کشورهای با بافت چند قومی انجامید و همین وضع سبب شد که پس از چندی این اقوام خواستار جدایی از کشور نوپا شوند. پاکستان نمونه روشنی از این دست کشورها بود که در آن گروههای گوناگون چون بنگالیها، پشتونها، بلوچها و سنیه در برابر آنچه حاکمیت انحصاری پنجابیها می‌نامیدند، خواستار جدایی و برپا کردن کشوری تازه یا دست کم خودمختار بودند.^{۲۸} در میان این اقوام تنها بنگالیها توانستند با پشتیبانی دولت هند به استقلال دست یابند و کشور بنگلادش را بنیاد گذارند.^{۲۹}

بدین سان، این نگرانی پدید آمد که عملی شدن اصل حق تعیین سرنوشت در مورد مردمان سرزمینهای غیرمستعمره و اشغال نشده، تنها با مداخله خارجی امکان پذیر شود. به سخن دیگر، مردمان این سرزمینها از اعمال این حق محروم و ناگزیر از زندگی در سایه

عواملی چون زبان و مذهب یا تاریخ و فرهنگ مشترک، خود را بعنوان يك عنصر جمعیتی شناسایی کرده‌اند.^{۳۰} می‌توانند به حق تعیین سرنوشته استناد کنند یا نه و چنانچه امکان بهره‌گیری آنها از این حق وجود دارد برای چه مقاصدی می‌توانند به آن استناد کنند؟ همچنین اگر اقلیتها امکان توسل به حق تعیین سرنوشته را ندارند، چگونه می‌توانند از این حق بهره‌مند شوند؟

حقوق بین‌الملل در دوران پس از جنگ سرد به این پرسشها پاسخ داده است. پیش از هر چیز این نکته را روشن کرده که حق تعیین سرنوشته از آن همه مردمان در يك سرزمین است و گروههای مذهبی، قومی یا ملی در درون يك کشور نمی‌توانند به تنهایی از این حق بهره‌مند شوند، بلکه اعمال آن از سوی همه مردمان يك سرزمین امکان‌پذیر است. به سخن دیگر، گروههای مذهبی، قومی یا ملی در کنار دیگر مردمان در يك سرزمین می‌توانند از این حق بهره‌مند شوند و آنرا اعمال کنند. بر این پایه، يك گروه قومی یا ملی در چارچوب يك کشور حقیقی برای به دست آوردن استقلال یا تعیین نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مستقل برای خود، جدا از دیگر بخشهای جمعیت يك کشور ندارد.^{۳۱} در اینجا باز پرسش پیش می‌آید: مردمان چگونه می‌توانند از حق تعیین سرنوشته خود بهره‌گیرند و اکثریت شهروندان که از این حق بهره‌مندند چه وظیفه و تکلیفی در برابر اقلیتهاى خودی دارند. به سخن دیگر، هر چند حق تعیین سرنوشته از آن همه مردمان يك کشور است ولی آیا اقلیتهاى آن کشور نیز از این حقوق برخوردارند یا نه؟ در پاسخ به این پرسشها باید گفت: نخست اینکه حق مردمان يك سرزمین مستقل برای تعیین سرنوشته خود، برخلاف حقیقی که مردمان در سرزمینهای مستعمره یا زیر اشغال برای استقلال دارند، دارای ماهیتی پیوسته و همیشگی است و با يك بار اعمال از میان نمی‌رود و به معنای حق مردمان برای گزینش نظام سیاسی خود و مشارکت در زندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است.^{۳۲} اما حقوق اقلیتها نیز در پرتو حق تعیین سرنوشته، بدین معنا است که آنان در کنار دیگر شهروندان حق دارند در تعیین دولتی دموکراتیک که همه شهروندان را نمایندگی کند، شرکت جویند و در

تصمیم‌گیریهای دولتی نیز دخالت کنند. همچنین، جنبه دیگری از حق اقلیتها برای تعیین سرنوشته‌شان به معنای حق آنها در پاسداری از هویت و فرهنگشان است.^{۳۳} بر سر هم باید گفت که اقلیتها بر پایه اسنادی همچون میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوب ۱۹۶۶ (ماده ۲۷) و اعلامیه حقوق اقلیتها «افراد وابسته به اقلیتهاى ملی، قومی و مذهبی و زبانی» مصوب ۱۹۹۲، دارای حقوق گسترده‌ای برای حفظ هویت فرهنگی‌شان هستند.^{۳۴} با این همه، برای يك گروه ملی، قومی یا مذهبی، حقی در زمینه جدایی خواهی وجود ندارد.

این گروهها نه تنها از چنین حقی برخوردار نیستند، بلکه باید خواستهای مشروع خود را که در چارچوب حق تعیین سرنوشته مورد شناسایی قرار گرفته، یعنی حق مشارکت در زندگی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کشور و حق پاسداری از هویت فرهنگی‌شان را با پایبندی به اصل یکپارچگی سرزمینی کشور خود پیگیری کنند.^{۳۵}

شیوه عمل در جهان کنونی نیز مؤید بی‌اعتبار بودن استناد به اصل حق تعیین سرنوشته برای جدایی خواهی است. برای نمونه، وضع منطقه کبک در کانادا و جمهوری تاتارستان در روسیه گویای بی‌اعتبار شناخته شدن استناد به حق تعیین سرنوشته برای جدایی خواهی است.^{۳۶} گفتنی است که چندپاره شدن برخی کشورها در دو دهه گذشته، همچون اتحاد جماهیر شوروی و یوگسلاوی نیز بی‌استناد به اصل حق تعیین سرنوشته صورت گرفته است.^{۳۷}

در حقیقت، بر پایه حقوق بین‌الملل، بهره‌مندی

○ در پی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و آنگاه که جنبشهای جدایی خواهی در سرتاسر جهان در کار بازسازی خود بودند، در ۱۹۹۳ کنفرانس جهانی حقوق بشر در وین با صدور اعلامیه‌ای بر ممنوعیت هر گونه جدایی خواهی تأکید کرد.

جدایی خواهی تأکید کرد. در پاراگراف ۱ مکرر از بخش دوم این اعلامیه، پس از بر شمرده شدن اهمیت اجرای حق تعیین سرنوشت و بیان این نکته که محرومیت از این حق، نقض حقوق بشر به شمار می آید، آمده است:

«حق تعیین سرنوشت نایبستی به عنوان مجوز یا مشوقی برای هر عملی که منجر به تجزیه یا تهدید کل یا جزئی از تمامیت ارضی یا وحدت سیاسی کشورهای دارای حاکمیت و مستقل که طبق اصل حقوق مساوی و حق تعیین سرنوشت ملتها امور خود را در دست دارند و بدین ترتیب دارای دولتی هستند که نماینده کل مردم متعلق به آن سرزمین و بدون تبعیض از هر نوع باشد تلقی گردد.»^{۴۲}

تعهد دولتها به پرهیز از اعمال هر گونه نابرابری و اینکه دولت باید نماینده همه مردمان در سرزمینش باشد، در واقع تعهد دولت نسبت به رعایت حق شهروندان در تعیین سرنوشتشان است. با وجود این، حتا در صورت پشت کردن دولتها به این اصل نیز مجوزی برای جدایی خواهی و آسیب رساندن به یکپارچگی سرزمینی وجود ندارد. البته اعلامیه کنفرانس جهانی حقوق بشر وین در این زمینه ساکت است ولی در دیگر منابع می توان دلایلی در تأیید این نکته یافت. در توصیه کلی شماره ۲۱ کمیته منع هر گونه تبعیض نژادی، (۲۳ اوت ۱۹۹۶) بر این نکته انگشت گذاشته شده است که این کمیته هیچ گونه حقی برای

گروههای اقلیت از حق تعیین سرنوشت تنها در چارچوب حقوق بشر و بویژه مواد ۲۷ و ۲۵ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی مورد توجه قرار گرفته است.^{۳۸} در این راستا بر ممنوع بودن جدایی خواهی تأکید شده و حقوق اقلیتها تنها از دیدگاه پیشبرد احترام به حقوق بشر پذیرفته است. در بخش بعدی خواهیم دید که چرا حقوق بین الملل چنین راهی در پیش گرفته است.

ممنوع بودن جدایی خواهی

از هنگام تصویب منشور ملل متحد و پس از به رسمیت شناخته شدن حق تعیین سرنوشت، بر این نکته تأکید شده است که این اصل باید با رعایت یکپارچگی سرزمینی کشورها اجرا شود.^{۳۹}

احترام به یکپارچگی سرزمینی دولتها با حق مردمان در سرزمینهای اشغال شده و مستعمره برای استقلال تفاوت دارد، زیرا راهی سرزمین مستعمره یا اشغال شده از سلطه دولت استعماری یا اشغالگر، به یکپارچگی سرزمینی آسیب نمی زند.

از این رو از آغاز شناسایی حق تعیین سرنوشت در حقوق بین الملل، ضرورت هماهنگی این اصل با یکپارچگی سرزمینی کشورها روشن بوده است.^{۴۰} اما پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و یوگسلاوی، با وجود بی اثر بودن استناد به حق تعیین سرنوشت در این رویدادها، جنبشهای جدایی خواهی در سرتاسر جهان نیرومندتر شد.^{۴۱} این جنبشها برای مشروعیت بخشیدن به هدفهای خود، به حق تعیین سرنوشت چنگ زدند و در گیربهای خوبی از سوی گروههای جدایی خواه روی داد. نمونه این جنبشها، جنبش جدایی خواهی در چین روسیه بود که اقدامات خشونتبار جدایی خواهان چینی، پاسخ خشونتبارتر دولت روسیه را در پی آورد. چنین وضعیتهایی با واکنش جامعه بین المللی روبه رو شد.

در پی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و آنگاه که جنبشهای جدایی خواهی در سرتاسر جهان در کار بازسازی خود بودند، در ۱۹۹۳ کنفرانس جهانی حقوق بشر در وین با صدور اعلامیه ای بر ممنوعیت هر گونه

○ تعهد دولتها به پرهیز از اعمال هر گونه نابرابری و اینکه دولت باید نماینده همه مردمان در سرزمینش باشد، در واقع تعهد دولت نسبت به رعایت حق شهروندان در تعیین سرنوشتشان است. با وجود این، حتا در صورت پشت کردن دولتها به این اصل نیز مجوزی برای جدایی خواهی و آسیب رساندن به یکپارچگی سرزمینی وجود ندارد.

اعلام یکجانبه جدایی از يك دولت را به رسمیت نمی‌شناسد.^{۴۳}

همچنین، ماده ۸ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی مصوب ۱۹۹۸ پس از برشمردن نمونه‌های جنایات جنگی و تأکید بر ممنوعیت این نمونه‌ها و مجازات مرتکبان آنها، بر این نکته تأکید می‌کند که دولتها حق دارند با همه ابزارهای قانونی از وحدت و یکپارچگی سرزمینی کشور خود دفاع کنند.^{۴۴}

به سخن دیگر، دولتها حق دارند حتا با کاربرد زور هر گونه جنبش جدایی خواهی را سرکوب کنند؛ به شرط اینکه به جنایات جنگی، جنایت بر ضد بشریت و نسل کشی که غیر قانونی است، دست نزنند. فراتر از این، با نگاهی به قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد درباره کوزوو این نکته روشن می‌شود که شورای امنیت حتا در وضعی مانند کوزوو که در آن حقوق بشر آشکارا نقض شده بود، بر اهمیت حفظ یکپارچگی سرزمینی تأکید کرده است.

هر چند شورای امنیت اقدامات کشورهای عضو ناتو را برای جلوگیری از نقض آشکار حقوق بشر در کوزوو ممنوع نکرد ولی آشکارا اعلام کرد که این اقدامات می‌بایست با رعایت یکپارچگی سرزمینی یوگسلاوی صورت گیرد.^{۴۵} ممنوع شدن تجزیه طلبی و جدایی خواهی در حقوق بین‌الملل دلایلی دارد که در زیر به آنها اشاره می‌شود:

«احترام به اصول سنتی حقوق بین‌الملل»

یکی از اصول سنتی حقوق بین‌الملل، اصل احترام به یکپارچگی سرزمینی است. بسیاری از اسناد بین‌المللی و همچنین رویه دیوان بین‌المللی دادگستری بر حمایت از یکپارچگی سرزمینی کشورها تأکید دارد.^{۴۶} اهمیت اصل یکپارچگی سرزمینی در حقوق بین‌الملل تا آنجا است که هر گونه اقدام بر ضد آن، به استناد هر اصل، مشروعیت ندارد و این قاعده‌ای است که به وجه عام در حقوق بین‌الملل پذیرفته شده است. البته می‌توان گفت که اصل حق تعیین سرنوشت نیز در جای خود اهمیتی بسزا دارد و با توجه به قدرت روزافزون این اصل، موضوع احترام گذاشتن به اصل

○ ماده ۸ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی مصوب ۱۹۹۸ پس از برشمردن نمونه‌های جنایات جنگی و تأکید بر ممنوعیت این نمونه‌ها و مجازات مرتکبان آنها، بر این نکته تأکید می‌کند که دولتها حق دارند با همه ابزارهای قانونی از وحدت و یکپارچگی سرزمینی کشور خود دفاع کنند. به سخن دیگر، دولتها حق دارند حتا با کاربرد زور هر گونه جنبش جدایی خواهی را سرکوب کنند؛ به شرط اینکه به جنایات جنگی، جنایت بر ضد بشریت و نسل کشی که غیر قانونی است، دست نزنند.

یکپارچگی سرزمینی باید با آن سازگار شود. به سخن دیگر، باید درخواست گروه‌های جدایی خواه را نیز در نظر گرفت زیرا خواسته‌های انسانی مهمتر از مسائل اعتباری همچون چارچوبها و مرزها است.^{۴۷}

به چنین دیدگاههایی، این پاسخ داده شده است که توجه به ادعاهای جدایی خواهانه، به معنای نادیده گرفتن اصول سنتی نظم بین‌المللی همچون یکپارچگی سرزمینی، حاکمیت دولتها و حتا اصلی مانند ممنوعیت دخالت در امور داخلی کشورها است و بدین سان هر گونه توجه به ادعاهای جدایی خواهانه، به معنای بازنگری در چارچوب روابط بین‌الملل و مبانی آن یعنی اصول حاکم بر حقوق بین‌الملل کنونی خواهد بود؛^{۴۸} موضوعی که جهان را به ورطه آشفتگی و بی‌قانونی روبرو می‌کند که در سایه آن بیش و پیش از هر چیز حقوق انسانها به خطر می‌افتد.

بنابراین توجه به خواسته‌های يك گروه ویژه، نه تنها در راستای تضمین حقوق انسانها نیست بلکه حقوق انسانها را به گونه گسترده متزلزل می‌سازد؛ زیرا پذیرش چنین خواسته‌هایی به معنای بی اعتبار شدن دستاوردهای بشر در زمینه حقوق بین‌الملل است که بارنجهای بسیار

عملی شدن حق تعیین سرنوشت نیست، بلکه شالوده این اصل را که به معنای حق مردمان يك سرزمین در رسیدن به استقلال سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است، سست می کند.

«ناسازگاری جدایی خواهی
با هدفهای منشور ملل متحد»

برجسته ترین هدفهای منشور ملل متحد که در دیگر اسناد حقوق بین الملل نیز تأیید شده، افزایش صلح و امنیت بین المللی و پیشبرد احترام به حقوق بشر است و حق تعیین سرنوشت نیز برای رسیدن به چنین هدفهایی پذیرفته شده است. در عمل آشکار شده است که تجزیه کشورها نه تنها هدفهای یاد شده را بر آورده نساخته، بلکه این آرمانها را بیش از گذشته دست نیافتنی کرده است. پس از پایان یافتن جنگ سرد، پاره پاره شدن اتحاد جماهیر شوروی و یوگسلاوی با جنگهای داخلی و رنگ باختن صلح و امنیت همراه بود و خونریزیهای بسیار و نقض آشکار و گسترده حقوق بشر را در پی داشت.^{۵۱} بدین سان باید گفت که جدایی خواهی نه تنها به تحقق اصل تعیین سرنوشت کمک نمی کند بلکه آرمانهای منشور ملل متحد را نیز به خطر می اندازد. تفسیر «کمیته منع تبعیض» از پیامدهای ناگوار جدایی خواهی، این نکته را تأیید می کند. کمیته منع تبعیض در توصیه کلی شماره ۲۱ خود در اوت ۱۹۹۶ در این باره می گوید:

«کمیته حقی برای اعلام یکجانبه تجزیه و جدایی از يك دولت نمی شناسد و اعلام می کند که تجزیه هر دولت برای پشتیبانی از حقوق بشر و حفظ صلح و امنیت نه تنها سودمند نیست بلکه زیانبار هم هست.»^{۵۲}

«جدایی خواهی و افزایش بی نظمی در جامعه
بین المللی»

چنان که پیش از این گفته شد، مشروعیت دادن به جنبشهای جدایی خواهانه چارچوبهای روابط بین الملل و اصول حقوق بین الملل را به چالش می کشد و بی نظمیهای بسیار به دنبال می آورد ولی حتا اگر بتوان فرض کرد که جنبشهای جدایی خواهی می توانند

○ جدایی خواهی نه تنها به تحقق اصل تعیین سرنوشت کمک نمی کند بلکه آرمانهای منشور ملل متحد را نیز به خطر می اندازد. تفسیر «کمیته منع تبعیض» از پیامدهای ناگوار جدایی خواهی، این نکته را تأیید می کند. کمیته منع تبعیض در توصیه کلی شماره ۲۱ خود در اوت ۱۹۹۶ در این باره می گوید:

«کمیته حقی برای اعلام یکجانبه تجزیه و جدایی از يك دولت نمی شناسد و اعلام می کند که تجزیه هر دولت برای پشتیبانی از حقوق بشر و حفظ صلح و امنیت نه تنها سودمند نیست بلکه زیانبار هم هست.»

در گذر سده ها پا گرفته است. اگر این اصول بی اعتبار شود، حمایتهای بین المللی از دولتهای ضعیف کاهش می یابد و سرنوشت و آینده آنها بیش از پیش بازچینه دست قدرتهای بزرگ خواهد شد.

«ناسازگاری جدایی خواهی با هدفهای

اصل حق تعیین سرنوشت»

در عمل ثابت شده است که جنبشهای جدایی خواه، در صورت داشتن پشتیبانی بیرونی، چه بسا که به موفقیت دست یابند. نمونه روشن چنین جنبشهایی، جنبش استقلال خواهی پاکستان خاوری بود که با پشتیبانی دولت هند به برپایی بنگلادش انجامید.^{۴۹} اما در برابر، جنبشهای جدایی خواهانه ای چون جنبش در کبک کانادا و چین روسیه و نیز جنبش تامیلهای سریلانکا و... به علت نداشتن پشتیبانی بیرونی با شکست روبه رو شدند.^{۵۰}

بر سرهم، جنبشهای جدایی خواهی، بیشتر دستاویز دولتهای بزرگ برای فشار آوردن بیشتر به دولتهای ضعیف بوده اند. چنین وضعی نه تنها در راستای

حق تعیین سرنوشت، اکنون از موضوع حق مردمان در سرزمینهای اشغال شده و مستعمره برای تعیین سرنوشتشان فراتر رفته و به معنای حق مردمان در هر سرزمین مستقل برای گزینش سرنوشت سیاسی و اقتصادی شان است. در این میان گروههای ملی، قومی یا مذهبی در درون يك کشور حقی برای جدایی خواهی و برپا کردن يك دولت مستقل ندارند، اما این موضوع نمی تواند چنین تفسیر شود که این گروهها نمی توانند از حق تعیین سرنوشت بهره مند باشند؛ بلکه آنها افزون بر اینکه می توانند در کنار دیگر مردمان سرزمینشان از حق تعیین سرنوشت خود از راه گزینش يك دولت دموکراتیک و مشارکت در اداره کارهای کشور بهره مند شوند، از حقوق ویژه ای نیز برخوردارند که حق حفظ فرهنگ، سهم داشتن از ثروت ملی و ایفای نقش در دولت متبوع و انجام دادن فعالیتهایی برای نگهداشت هویت گروهی شان در چارچوب قانون اساسی در شمار آنهاست. دولتها نیز با اینکه از حق پاسداری از

بی آسیب زدن به حقوق بین الملل به موفقیت دست یابند نمی توان انکار کرد که جدایی خواهی با آشفتگی، ناامنی و نقض حقوق بشر همراه است و به افزایش بی نظمی در جهان می انجامد. گذشته از این، ایجاد دولتهای تازه بر پایه ویژگیهای قومی و ملی می تواند به پیدایش جهانی تازه بینجامد که شاید هزاران دولت را دربرگیرد. جامعه ای با این شمار دولت که بی گمان بیشتر آنها دولتهایی کوچک خواهند بود قابل کنترل نیست و با آشفتگی و بی نظمیهای بسیار همراه خواهد بود. کلینتون رییس جمهوری ایالات متحده آمریکا در ۱۹۹۹ در سخنرانی بسیار دقیق خود به این نکته اشاره کرد و بی نظمیهای برآمده از کوچک شدن دولتها را یادآور شد. او گفت:

«اگر هر گروه قومی و نژادی و مذهبی که در بخشی از يك سرزمین زندگی می کند به يك ملت مستقل تبدیل شود، باید ۸۰۰ کشور در جهان داشته باشیم و در آن صورت داشتن اقتصاد کارآمد یا سیاست جهانی پویا بسیار دشوار خواهد بود.»^{۵۳}

افزون بر این موارد، یکی از دلایل ممنوع شمردن شدن جنبشهای جدایی خواهی در حقوق بین الملل، تشویق دولتها به احترام گذاشتن هرچه بیشتر به موازین حقوق بشری است. اگر دولتها از این نگران باشند که در صورت تن دادن به اصول حقوق بشر یکپارچگی سرزمینی شان تهدید می شود، بی گمان از این اصول دوری می جویند. عکس این موضوع نیز درست است؛ بدین معنا که هرگاه دولتها از حاکمیت و یکپارچگی سرزمینی خود اطمینان داشته باشند، با اشتیاق بیشتری موازین حقوق بشری را می پذیرند و اجرا می کنند.

«بهره سخن»

حق تعیین سرنوشت اصلی با پیشینه تاریخی است که پس از تصویب منشور ملل متحد و دو میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، و حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، از ارزش حقوقی نیز برخوردار شد. امروزه این اصل دارای ویژگیهای سیاسی، حقوقی و اقتصادی است و در دو زمینه خارجی و داخلی می تواند اعمال شود.

○ یکی از دلایل ممنوع شمردن شدن جنبشهای جدایی خواهی در حقوق بین الملل، تشویق دولتها به احترام گذاشتن هرچه بیشتر به موازین حقوق بشری است. اگر دولتها از این نگران باشند که در صورت تن دادن به اصول حقوق بشر یکپارچگی سرزمینی شان تهدید می شود، بی گمان از این اصول دوری می جویند. عکس این موضوع نیز درست است؛ بدین معنا که هرگاه دولتها از حاکمیت و یکپارچگی سرزمینی خود اطمینان داشته باشند، با اشتیاق بیشتری موازین حقوق بشری را می پذیرند و اجرا می کنند.

نظام اداری دولتها و اینکه متمرکز یا نامتمرکز باشد، یا دولت برای گروههای قومی و ملی خودمختاری پیش‌بینی کند یا نه، از دیدگاه حقوق بین‌الملل امری تعیین‌کننده نیست و ملاکی برای رعایت شدن یا نشدن حق تعیین سرنوشت به شمار نمی‌آید، بلکه محک پایبندی دولتها به این اصل، میزان تعهد آنها به رعایت موازین حقوق بشر و بویژه احترام گذاشتن به مندرجات میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی است.

پی‌نوشت‌ها:

1. Tomas franck, Rosalyn Higgins, ... and athors, "The Territorial Integrity of Quebec in the event of the attainment of sovereignty", (www. Tamilnation. org/self determination/ country studies/ quebec/ quebec 2a. htm)

۲. مرکز مطالعات حقوق بشر. گزیده‌ای از مهمترین اسناد بین‌المللی حقوق بشر. تهران، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۱۳۸۲، صص ۲۷ و ۲۸

۳. محمد شبرنگ، منشور سازمان ملل متحد (انگلیسی به فارسی) به انضمام اعلامیه جهانی حقوق بشر، تهران، دانشور، ۱۳۸۲، صص ۶۵ و ۹

4. Thomas franck, "Op. cit

5. Mark Suksi, "Constitutional options for self - Determination: what really works", presented at options for Kosovo's final status: A policy conference, UN Association of America, Rome 12-14 December. 1999/ at: (www. tamilnation. org)

6. Ibid.

7. Daniele Archibugi, "A critical analysis of the self - determination of peoples: a cosmopolitan perspective" (www. Tamilnation. Org)

۸. شبرنگ، پیشین، ص ۹

9. Antonio Cassese. "Self - determination of peoples, a legal reappraisal", Cambridge University, 1996, p. 37

10. Ibid. pp. 37-50

۱۱. محمدرضا ضیایی بیگدلی، حقوق بین‌الملل عمومی، تهران، گنج دانش، ۱۳۸۴، ج ۲۱، ص ۱۶۷

12. A. Cassese. Op. cit, p. 1234

13. ICJ Reports, 1995, p. 24

○ امروزه اعمال حق تعیین سرنوشت بدین معناست که مردمان يك سرزمین از جمله گروههای ملی، قومی و مذهبی که در آنجا زندگی می‌کنند باید بتوانند دولتی داشته باشند که آنها را نمایندگی کند و به اصولی همچون دموکراسی، دادورزی، برابری، حاکمیت قانون و کثرت‌گرایی سیاسی و فرهنگی پایبند باشد. در این میان چندوچون نظام اداری دولتها و اینکه متمرکز یا نامتمرکز باشد، یا دولت برای گروههای قومی و ملی خودمختاری پیش‌بینی کند یا نه، از دیدگاه حقوق بین‌الملل امری تعیین‌کننده نیست و ملاکی برای رعایت شدن یا نشدن حق تعیین سرنوشت به شمار نمی‌آید، بلکه محک پایبندی دولتها به این اصل، میزان تعهد آنها به رعایت موازین حقوق بشر و بویژه احترام گذاشتن به مندرجات میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی است.

یکپارچگی سرزمینی کشور و حاکمیت خود بر خوردارند، ولی در برابر، تکالیفی نیز دارند همچون محترم شمردن حق شهروندان در تعیین سرنوشتشان و بهره‌مندی آنان از منابع طبیعی کشور در جهت منافعشان. در يك کلام باید گفت که امروزه اعمال حق تعیین سرنوشت بدین معناست که مردمان يك سرزمین از جمله گروههای ملی، قومی و مذهبی که در آنجا زندگی می‌کنند باید بتوانند دولتی داشته باشند که آنها را نمایندگی کند و به اصولی همچون دموکراسی، دادورزی، برابری، حاکمیت قانون و کثرت‌گرایی سیاسی و فرهنگی پایبند باشد. در این میان چندوچون

35. Thomas Franck, Op. cit
36. M. Suksi, Op. cit
37. "Reconciliation and social justice and Libert, first report 1993: self - determination and international law" (www. austlii. edu. au/ au/ special/ rsjproject/ rsjlibrary/ hreoc/ atsisjc - 1993/ 21. html)
۳۸. مرکز مطالعات حقوق بشر، پیشین، صص ۲۷ و ۲۸
39. Thomas Franck, Op. cit
40. A. Cassese, Op. cit, pp. 112-114
41. V. P. Nanda, Op. cit
۴۲. مرکز مطالعات حقوق بشر، پیشین، صص ۱۵۰ و ۱۵۱
43. Office of the High Commissioner for Human Rights, 23/8/96, Committee on the Elimination of Racial Discrimination - General comment No, 21: "Right to self - determination", (www. unhchr, ch. 15 1 2007)
۴۴. آل حبیب، پیشین، ص ۵۴۶
45. S/Res/ 1199, 23 Sep 1998, S/ Res / 1160, 31 March 1998, S/ Res/ 1203/ 24 Oct 1998, S/ Res/ 1239. 14May 1999, S/ Res/ 1244/10 Junary 1999
46. ICJ Reports, 1978, p. 36
47. Anne Julie Semb, "The new practice of United Nations authorized intervention: A slippery slope of forcible interference", **Journal of peace research**, N. 4, July 2000, p. 484
48. V. P. Nanda, Op. cit
49. [http:// library. uws. edu. au/ adt. Nuws/ uploads/ approved/ adt - Nuws 2005. 921. 152436/ public / 09 chapter 8. pdf.](http://library.uws.edu.au/adt.Nuws/uploads/approved/adt-Nuws2005.921.152436/public/09chapter8.pdf)
50. Ibid
۵۱. جمشید ممتاز و امیر حسین رنجبریان، حقوق بین الملل بشردوستانه (مخاصمات مسلحانه داخلی)، تهران، میزان، ۱۳۸۴، صص ۲۱۸-۲۰۶
52. Office of the High Commissioner for Human Rights, Op. cit
53. V.P. Nanda. Op. cit
14. ICJ Reports, 2004, pp. 88, 155
۱۵. مرکز مطالعات حقوق بشر، پیشین، ص ۱۶
16. A. Casses, Op. cit, p. 55
17. D. Archilougi. Op. cit
18. A. Cassese, Op. cit, p 37
19. Ibid
20. Ibid, pp. 90-91
21. ICJ Reports, 2004, p. 75
۲۲. اسحاق آل حبیب، دیوان کیفری بین المللی و جمهوری اسلامی ایران، تهران-وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۹، ص ۵۴۲
23. Commission on Human Rights, "2003 resolution on self - determination, defamation of religion", (www. UNHCHR. ch, 24 1 2007)
24. M. Suksi, Op. cit
۲۵. مرکز مطالعات حقوق بشر، پیشین، ص ۱۳۳
26. A. Cassese, Op. cit, p 71
27. Ibid, p 74
۲۸. برای تضادهای قومی در پاکستان، ن. ک: روبرت لانگ، پاکستان، ترجمه داود حاتمی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲، ص ۲۰
۲۹. م. بورك ولارنس زایرینگ، تاریخ روابط خارجی پاکستان، ترجمه ایرج وفایی، تهران، کویر، ۱۳۷۷
30. V. P. Nanda, "Revisiting self - determination as an International Law Concept: A major Challenge in the Post - Cold War era". (www. Tamilnation. org).
31. A. Cassese, Op. cit, pp. 112-114
32. Ibid, p. 52
33. Thomas Franck. Op. cit
34. **Declaration on the Rights of Persons Belonging to National or Ethnic, Religious or Linguistic Minorities**, UN General Assembly resolution 47/135, annex, 47 un. GAOR, supplement no. 49/ 210, UN. Doc. A/47/49. 1993